

عنوان مقاله : شعر امروز، ضرورت تاریخی زمان

نویسنده : محمود سجادی

مآخذ : کیهان فرهنگی، س شانزدهم، ش ۱۵۹ (دی ماه ۷۸)، ص ۹

تا ۱۳۲

در شعر قدیم، قافیه و وزن جزء جدانشدنی شعر است و چنانچه از این محدوده عدول می شد به این مفهوم بود که شاعر هذیان گفته و به شعر خیانت کرده است. شاعران مبتکر و خلاق، وقتی دیده اند با اوزان قبلی نمی توانند حرفشان را بزنند، اندیشه های خود را شاید بی اختیار طوری طرح کرده اند که وزن تازه ای به وجود آمده است.

شاعران تراز اول و اندیشمند ادبیات عظیم ایران همیشه فکر کرده اند که به فضای وسیعتری نیازمندند و شعر خارج از چارچوب وزن و قافیه نیز می تواند زندگی بکند. این است که نقش اصلی وزن و قافیه را از آنها می گیرند و در عوض قدرت آفرینش را به فکر و شور و شعور انسانی و به حس آمیزش او به اشیا و کائنات پیرامونش می دهند.

در صدر مشروطیت، شاعران می خواستند کاری کنند که در شعر تحول ایجاد شود؛ می خواستند رشته های پیچیده به دست و پای شاعران را بگسلانند و تلنگری بر مغز و ذهن آنان وارد کنند تا فارغ از می و معشوق و سیب زنخدان پسته دهان و... به مفاهیم انسانی و اجتماعی بیندیشند. شعر هم تابعی است از زمان، وقتی اوضاع زمانه تغییر می کند شعر هم دیگرگون می شود و نمی توان در مقابل قانون طبیعت ایستاد.

شاعر امروز در میان مردم است، با مردم است. مردم نه تنها یک قوم و یک سرزمین معین، بلکه مردم دنیا، محرومان، و گرسنگان و عقب نگه داشتگان تاریخ. شاعر امروز، نگران رزمنده فلسطینی است؛ نگران گرسنه هندی و کودک مبتلا به بیماری مرگزای ناشی از گرسنگی نیجریه است؛ نگران دنیایی است که دارد

منفجر می شود.

شاعر امروز مردی یا زنی است آزاد، اندیشه‌ور، مؤمن و متعهد در برابر جامعه و مردم و نیز وابسته به هویت ملی، فرهنگی و اجتماعی خود، بی اینکه تعهد و مسئولیت، او را از پرداختن به جوهره سیال «هنر» در شعر و آن مایه شعرکه باید در هر سروده واقعی وجود داشته باشد، باز دارد.

عنوان مقاله : طنزهای نیما

نویسنده : احمد سیف

مآخذ : جهان کتاب، س چهارم، ش ۱۹ تا ۲۲ (آذر - دی ماه ۷۸)، ص

۱۶ تا ۱۸

نویسنده در این مقاله با استفاده از مجموعه نامه‌هایی که به همت زنده یاد، سیروس طاهباز در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است، توجه خوانندگان را به طنزهای نیما جلب می‌کند.

در لابه‌لای نامه‌ها، تکه‌هایی دیده می‌شود که نمونه‌های درخشان طنزپردازی است. نیما در نامه‌ای به طعنه می‌نویسد: خنده‌ام می‌گیرد از آنهایی که در گوشه و کنار می‌شنوم به من می‌گویند: روسو! هوگو! چه ضرری دارد که من خودم باشم؟ نیما در پاسخی کوتاه به دوستی که از او می‌پرسد که از کدام کارش، بیشتر خوشش می‌آید، می‌گوید: «می‌پرسید کدام اثر من بهتر است؟ آنکه هنوز ننوشته‌ام یا در فکر نوشتن آنم...» این پاسخ کوتاه، گذشته از طنز ظریفی که در آن است، نشانه دوران‌دیشی نیما باورش به تکامل و اعتماد به نفسش برای بیشتر و بهتر کار کردن خودش است و نیز توانایی و آمادگی او برای یاد گرفتن و بهتر و بهتر کردن کار.

در جای دیگر از «آدمهای ناشی» و «ماله به دست» که بنا نیستند سخن می‌گویند. این جماعت به گفته نیما «فقط ابزار کار» شاعر و هنرمند را در دست گرفته‌اند و کمی بعد در باره کسانی که فقط به «لفظ» مقیدند، آنها را کسانی می‌داند که در «پوست شیر از زبان گور» سخن می‌گویند و یا در باره کسانی که با فرم کلاسیک، کار تازه

می‌کنند. این نکته سنجی بدیع را دارد که «آدم از کار آنها یکه می‌خورد، مثل اینکه آدم مصنوعی حرف می‌زند».

در جایی دیگر از «غوره نشده‌هایی» حرف می‌زند که خود را «با قیر رنگ داده، مویزی می‌کنند» و به هر کدام که بر می‌خورید «نظریه‌نویسهایی هستند»، ولی وقتی کار از روی واقعیتی نباشد، «یک نفرهایی» را می‌بینید که به راستی عجیب و غریبند و سپس از «یک نفرهایی» سخن می‌گویند که هر کدام هم خنده آدم را در می‌آورند و هم گریه آدم را. یک نفرهایی که شبیه به دیوانگان به بن‌بست رسیده می‌مانند که «سر به دیوار می‌کوبند و میل بازگشت ندارند». یک نفرهایی که «سیخ برای چشمهای دیگران شده‌اند».

طنز پردازیهائی نیما فقط در مورد هنر و هنرمندان نیست که جلوه‌گری کند، دربارهٔ بارفروش (بابل کنونی)، این نکته‌سنجی را دارد که «شهر کوچک قشنگی است» ولی «چیزی که هست، ارزشی ندارد و «نیما» برایش زود است».

از عادات ما ایرانیها در ایام عید دل پر خونی دارد و بخصوص از روبوسی‌ها می‌گوید این «نه معنی عشق است، نه معنی عقل. فقط می‌گویند، عید است».

دربارهٔ شعرهای چاپ‌نشدهٔ خودش دلهرهٔ عجیبی داشت ولی اینجا هم دست از شوخ طبعی بر نمی‌دارد. «بعد از من هم کسی می‌داند به دست چه کسی خواهد افتاد. اگر همه به دست نا اهلی بیفتد، یقین داشته باشید عن قریب شاعر بزرگی طلوع خواهد کرد. یا ممکن است بقالی‌ها بخرند برای پیچیدن آت و آشغال خودشان و چون سفید نیستند به کار قنادها نمی‌خورد که پاکت درست کنند».

زندگی نیما که هرگز رو به راه نبود، واکنش ادبیات و ادبای رسمی ما هم به نیما واضحتر و زشت تر بود؛ با این همه، نیما همچنان امیدش را به آینده از دست نمی‌دهد. او در نزدیک به ۷۰ سال پیش در ۱۳۰۸ می‌نویسد: «همیشه به من مژده می‌دهند، گوش من از صدای آیندگان پر است». با این همه انتقادهایش از فرهنگ ایرانی، بسیار کوبنده و بیدارکننده است. از معاصران خود سخن می‌گوید که «به هر سازی می‌رقصند» و «مثل مگسهای هستند که پشت پنجره به حبس افتاده‌اند. خود را به شیشه می‌زنند به خیالشان در هر روشنایی مفزّی است».

عنوان مقاله : بررسی اندیشه‌های دینی در اشعار ملک الشعراء بهار

نویسنده : مرتضی محسنی

مآخذ : مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد،

ش سوم و چهارم (پاییز و زمستان ۱۳۷۷)، ص ۵۶۳ تا ۵۷۹

در این مقاله سعی شده است اندیشه‌های مذهبی که در شعر ملک الشعراء بهار به کار رفته و نشان‌دهنده تفکر اجتماعی او نسبت به دین است، مورد بررسی قرار گیرد. ابتدا کلیاتی درباره مذهب و نقش آن در جوامع و کارکردهای آن آمده، آنگاه از فرهنگ دینی در جامعه ایرانی سخن به میان آمده و پس از آن اندیشه‌های مذهبی بهار مورد تعمق قرار گرفته است.

در انقلاب مشروطیت که عده‌ای از سردمداران مشروطه با روشنفکران غربی همسو شدند و با مذهب در افتادند، بهار سعی کرد با تکیه بر فرهنگ گذشته و بهره‌مندی از الگوهای صحیح کارآمد فرهنگی و مذهبی و نگرشی انتقادی نسبت به فرهنگ و جامعه گذشته، راهی به ملت ایران نشان دهد که علاوه بر به همراه داشتن الگوهایی رفتاری کارآمد و نو بر بنیادهای مذهبی استوار شده باشد. بهار - جز در چند مورد - با نگرش مذهبی به جامعه می‌نگریست و اساس اندیشه‌های او را مذهب تشکیل می‌داد.

نویسنده با استناد به اشعاری از دیوان بهار نشان داده است که شاعر به اصول دین معتقد بوده، مردم را به اطاعت از دستوره‌های قرآن فرا خوانده و ارادت خاصی به پیامبر و ائمه دین داشته است. وی افتخار لقب ملک الشعراء آستان قدس رضوی را داشت.

از دیدگاه این شاعر، دین نهادی اجتماعی است که دارای نقشهای اجتماعی گوناگونی است و در کنترل و نظارت بر جامعه تأثیر عمده و بسزایی دارد. او مذهب را هدایت‌کننده فرد و جامعه می‌داند و اجتماعات بشری را بدون آن مضمحل می‌شمارد. از نظر بهار، وظیفه دین اصلاح دنیا و عقبای بشر است و دینداران باید

علیه فساد جامعه برخیزند؛ چنانکه امام حسین (ع) برای احیای دین با غاصبان و فاسدان سازش نکرد و جان خود را در این راه نهاد. ما باید با الگو پذیری از آن امام، رسالت دینی - اجتماعی خود را انجام دهیم.

در اندیشه بهار از جمله وظایف دینداران به دست گرفتن زمامداری جامعه است. مؤمنان با برخورداری از تقوای الهی بیشتر از بی دینان در راه اصلاح جامعه تلاش می‌کنند و با به دست گرفتن حکومت، مفساد اجتماعی را برمی‌چینند:

اهل تقوا اگر امیر شوند جانیان جمله دستگیر شوند

بهار هماهنگ با دیدگاه جامعه شناسان بر این باور است که ایفای نقشهای اجتماعی بنیادی و اساسی از جانب فقهای دین با تفقه در قوانین کلی دین اسلام ممکن می‌گردد. فقهای دین می‌توانند با تفقه در این قوانین، برای امصار و اعصار گوناگون قوانین کاربردی و قطعی وضع کنند. با این ترتیب، دین همیشه در جامعه حضور اجتماعی دارد و به حل مشکل آن می‌پردازد.

نویسنده در قسمتی دیگر از مقاله با آوردن اشعاری از بهار، تلقی مردم از دین در دوره حیات شاعر را نشان داده است، دوره‌ای که فرهنگ دینی، نوعی بی‌تفاوتی را تبلیغ می‌کرد و دین تنها به اجرای صوری مناسک و عبادات محدود می‌شد. بهار سعی کرد نقش اجتماعی دین را نشان دهد. از نظری دینی می‌تواند منجی انسانها باشد که بر چهره اصیل آن گرد و غبار تعصب و خرافات گمراه کننده ننشسته باشد. بنابراین، بهار همه جنبه‌های دینی را در پیوند با جامعه و مردم می‌بیند. دین بدان جهت در فکر بهار از منزلتی ویژه برخوردار است که می‌تواند دنیا و عقبای فرد را اصلاح نماید و زمینه تعالی جامعه را در ابعاد مختلف فراهم آورد. چنین دین پیشرو باید همگام با پیشرفت فرهنگ و تمدن بشری به سوی کمال خود حرکت کند و گرد تعصب از پیکر او زدوده شود. دینداران نیز باید در جامعه مذهبی، دین را محور و اساس کارها قرار دهند، نه با دین به عنوان نهادی اجتماعی به منافع فردی برسند.

عنوان مقاله : نگاه جلال آل احمد به ادبیات معاصر
مأخذ : کیهان فرهنگی، س شانزهم، ش ۱۵۸ (آذر ۷۸)، ص ۵۴ تا ۵۷

جلال آل احمد در یکی از نوشتارهایش که از جلد اول کتاب «ادب و هنر امروز ایران» برگرفته شده است، ادبیات را به زبانی بسیار ساده «برخورد با مسائل حیات» تعبیر می‌کند و با این گفتار قصد دارد مشخصات کلی ادبیات معاصر را معین کند. اولین ویژگی که در ادبیات معاصر فارسی چه در شعر و چه در نثر به چشم می‌خورد، صف آرایی همه جانبه است؛ صف آرایی میان کهنه و نو، پیر و جوان نسلها، طبقات، خوش بینی و بد بینی، تمایلات متضاد و دیدهای متخالف و علاوه بر اینها صف آرایی میان طرز فکرهاست.

ویژگی دیگر ادبیات معاصر را - که ناشی از همین صف آرایی است - می‌توان بدبینی دانست. بدبینی به قدرتهای مستقر - به تأسیسات مسلط اجتماعی - و به زندگی زیر سایه این قسمتها و پناه بردن به عرفان، که خود نوعی مقاومت منفی ناشی از بد بینی است از اینجا سرچشمه می‌گیرد.

مشخصه دیگر ادبیات معاصر، بشر دوستی است؛ یعنی توجه به مردم و خوش بینی به بی قدرتها. توجه به طبقات عوام و زبان آنها و به لهجه‌های محلی و به زبان کوچه و بازار از تظاهرات همین بشر دوستی است.

از خصوصیات دیگر ادبیات معاصر، این است که قانع و متواضع است - در حدود قلمروی که دارد - نکته دیگر اینکه ادبیات معاصر فارسی به سبک بی توجه است. به اصالت در کلام، به پاکی تعبیر، به جزالت زبانی که به کار می‌برد، به ایجاز و بطور کلی به فصاحت و بلاغت. این قضیه گاهی کار را به قلم انداز نوشتن کشیده و به عنوان کلام آخر، ادبیات معاصر فارسی تازه پا در راه گذاشته است و دوره جوانی خود را طی می‌کند. اگر پخته نیست و هنوز نقایصی دارد، هیچ باکی نیست. غرور جوانی بر هر صورتی لک و پیس خود را می‌گذارد.

عنوان مقاله : معانی و مقاصد در شعر اقبال

نویسنده : دکتر سید محمد دامادی

مآخذ : فصلنامه نامه پارسی، س چهارم، ش سوم (پاییز ۱۳۷۸)، ص ۵

تا ۱۷

با اینکه زبان مادری علامه محمد اقبال اردو بود، زبان فارسی را به عنوان وسیله بیان مقاصد علمی و فلسفی و افکار اجتماعی و باور داشتهای فرهنگی خویش در قالب اشعار به کار گرفت و اعتقاد داشت که «صدای من، درای کاروان است».

شعر فارسی در دست اقبال در حکم وسیله بیداری و کارافزار آگاهی هموعان مسلمان کیش فارسی زبان در هندوستان و افغانستان و ایران و ترکیه و تاجیکستان به منظور برانگیختن و فراهم آوردن و یکپارچه ساختن ایشان تحت لوای یک فکر و مرام واحد بود.

اقبال امتیاز آدمی را عشق می داند و از دیدگاه او عاشق از هر مذهب و دین راه به دوست می برد و عشق مبرا از هوس است که عقل و علم را به زانو درمی آورد.

اقبال اساس زندگی و بنای اعمال آدمی را بر تعلیمات مذهبی و احترام به عقاید دینی می گذارد و از سر صدق و اخلاص و ایمان، عمل به آنها را لازم می شمارد تا آنجا که به انقلاب احوال آدمی و تحول باطنی بینجامد.

او همچنین به خودشناسی و دقت و غور و تأمل در وجود خویش و بدایع هستی سخت معتقد، و بر این باور است که با تربیت خویش می توان شخصیت را تعالی و والایی بخشید و استعداد نیابت خداوند را در زمین یافت. اقبال اصلاح فردی را نخستین گام در راه اصلاح اجتماعی می داند.

اقبال در شمار نخستین کسانی است که ناقوس هشدار بحران و نارسایی فرهنگ مغرب زمین را به صدا درآورده و برای جبران عقب ماندگی و پایان رکود، رستاخیز اخلاقی شرق و بازیافت خویش را پیشنهاد کرده است.

شعر اقبال، تلفیق و ترکیبی از مختصات سبکهای رایج در ادوار تاریخ زبان

فارسی است. ویژگیهای مبانی شعر در سبک خراسانی و تنوع مضمون و پرهیز از ابتذال در سبک عراقی و سادگی روح و انس با طبیعت حیات و لطف خیال و نکته‌یابیهای دلپذیر سبک هندی، مبانی صورت و معنی و محور رسالت شاعری اقبال را تشکیل می‌دهد.

عنوان مقاله : علامه اقبال و دین و دانش

نویسنده : محمد شریف بقا

مأخذ : گزارش ارسالی از خانه فرهنگ ج. ا. ا. در کراچی

یکی از ویژگیهای برجسته شعر علامه اقبال، توازن و اعتدال است. وی از طرفداران تعادل فکری بود و همواره در اظهار نظر در بارهٔ یک موضوع، تمام ابعاد آن را در نظر می‌گرفت. او دربارهٔ دین و دانش (یعنی فلسفه و علوم تجربی) نیز با پیروی از همین راه و روش در صدد پرده‌برداری بعضی از ابعاد اساسی این موضوع برآمد.

علامه اقبال در تأیید نظریه دین شناسی «وایت هید»، محقق معروف غربی، کتاب ارزندهٔ «نوسازی تفکر مذهبی در اسلام» را نوشته است.

علامه اقبال، دین را برنامهٔ جامع زندگی بشر می‌داند که هم شامل افکار و احساسات می‌شود و هم دارای بعد عملی است. فلسفه و شعر قادر به راهنمایی کامل انسان نیست، زیرا فلسفه بر پایه افکار استوار، و شعر تنها به الهام و احساسات متکی است. او در «خطبهٔ الله آباد» خود، وحدت بینظیر و جهانشمول دین اسلام را چنین بیان کرده است: «در اسلام خدا و جهان، روح و ماده، دین و سیاست با یکدیگر ارتباطی منظم دارند».

در نظر علامه اقبال استفاده از نیروی عقل در شناخت حقایق اسلامی و معارف قرآنی مجاز است اما عقل بالاترین معیار تشخیص صداقتهای الهامی نیست. رابطهٔ تنگاتنگ موجود بین علم و دین از اهل دانش پوشیده نیست. علامه اقبال اهمیت علم و تکنولوژی را انکار نمی‌کند اما آن را به عنوان حقیقتی کلی نمی‌پذیرد.

در نظر او مطالعه عمیق ابعاد خارجی و حسی جهان مادی و ژرف نگری در آن با تعالیم اسلام منافاتی ندارد، زیرا در آیات بیشماری از قرآن مجید بر این امر تأکید شده است. علم فقط جهان ظاهری را قابل توجه می‌داند اما اسلام برای عالم باطنی نیز ارزش قائل است. علم یکی از ابعاد محدود حقیقت شناسی است اما اسلام گوشه‌های مختلف زندگی بشر را فرا گرفته است. به همین دلیل است که اقبال می‌گوید: دین با حقایق کلی سروکار دارد و از این رو دیدگاه جزئی و محدود به حقیقت مطلق یعنی علوم بشری نمی‌تواند برای آن ایجاد خطر کند.

اقبال، حقایق قرآنی راحت‌تری جلوتر از پیشرفته‌های علوم بشری در اعصار و زمانهای آینده و نیز معیار سنجش این علوم می‌داند.

اقبال همچنین با تأیید نظریه کارل یانگ اعلام کرد که ماهیت این از دامنه فعالیت علم روانکاوی وسیعتر است. روانکاوان برای پی بردن به افکار و ذهنیات ما به مطالعه اعمال و حرکات ظاهری می‌پردازند، اما انقلاب حیرت‌انگیزی با مذهب و وجدان در درون آدمی پدید می‌آید، چنان است که روانشناسان تا امروز از درک آن عاجزند.

عنوان مقاله : تازه‌گویی: یک نهضت ادبی

نویسنده : سید عبدالله، ترجمه محمد ناصر

مأخذ : نامه پارسی، س چهارم، ش دوم (تابستان ۷۸)، ص ۱۵۵ تا

۱۶۶

شبلی نعمانی، نویسنده بلند آوازه شبه قاره، تازه‌گویی را سبکی ویژه و طرزی خاص می‌داند که پس از بابا فغانی شیرازی به وجود آمد و محرک اصلی این اسلوب حکیم ابوالفتح گیلانی بود و شعرا به تعلیم و تشویق وی به پیروی این سبک پرداختند.

از مطالعه کلام فغانی چنین برمی‌آید که نزد وی هدف اصلی شعرگویی اظهار مؤثر و صمیمانه عواطف است و او اسلوب را تابع آن می‌داند.

نظیری، عرفی، شکیبی، ملهمی و جز آنان شاعران تازه‌گوی دوره‌های اکبر و جهانگیر بوده‌اند.

برای بررسی اصل و اساس طرز «تازه‌گویی»، نفوذ شعر حافظ بر شعر فارسی در نظر گرفته شده است به این ترتیب که حافظ در بیان مطالب، مجاز و حقیقت را مطابق با ذوق و قریحه خواننده به کار می‌برد و ویژگی مهم شعر او علاوه بر حسن بیان، علو موضوع نیز هست. شعرا و تنها عاشقانه نیست بلکه نماینده محیط پهناور زندگی است.

کمال غزل حافظ شیرازه‌بندی درونی ابیات و صمیمیت عواطف و اندیشه است. بعضی شاعران طرز و روش حافظ را رها کردند و به این ترتیب در کلامشان «وقوع‌گویی» صورت گرفت و نیز قرار شد غزل دارای مضامین رنگارنگ باشد ولی هر شاعر به لهجه خاصی سخن بسراید.

اساس تازه‌گویی عواطف صمیمانه عاشقانه است. هر شاعر علاوه بر گنجاندن موارد فوق در کلام خود، رنگ و اسلوب مخصوص دارد.

عنوان مقاله : تحلیل جامعه شناختی شعر سیاسی و غیر سیاسی (مبادی و

مبانی شعر سیاسی)

نویسنده : علی رضاقلی

مآخذ : فصلنامه گلستان، س دوم، ش ۳ (پاییز ۱۳۷۷)، ص ۱۹۵ تا ۲۱۱

پرسش این است که چگونه شعری سیاسی است؛ آیا اشعاری مانند شعر عرفانی که به صورت مستقیم، نظری به اعمال و اشتراک در قدرت سیاسی ندارد می‌توانند سیاسی باشند؟ شعر سیاسی در شکل‌های گوناگونش با چه نوع نظام معرفتی و نظام‌های اجتماعی سر سازگاری دارد؟ اشعار گذشته ایران به چه اعتباری سیاسی بوده‌اند؟ چرا اشعار سیاسی فردوسی، عبید زاکانی، فرخی، عشقی و... همانند شعرهای عرفانی جاذبه ندارند؟

اینها مجموعه‌ای از پرسش‌های به هم پیوسته‌ای است که در این مقاله سعی شده

است به آنها پاسخی داده شود.

شعر در جامعه ایران روح جامعه است، لذا خوب دیدن و کاویدن شعر، آدمی را به زوایای روح ایرانی وارد می‌کند.

شعرهای مسلط که روح قوم هستند هر نامی که به خود بگیرند نمی‌توانند نسبت به سیاست بی تفاوت بمانند. شعر می‌تواند به دو اعتبار سیاسی باشد: یا به صورت مستقیم در باره قدرت سیاسی و اعمال قدرت و اشتراک در قدرت یا نقد آن شرکت کند که در این صورت درگیری مستقیم با نظام سیاسی پیدا می‌کند مثل شاهنامه فردوسی، اشعار سیاسی عشقی و فرخی یزدی و... یا ممکن است نسبت به نظامهای اجتماعی، اقتصادی و معرفتی دیگری که رو در رو با نظام سیاسی است اظهار نظر کند که در این صورت نیز سیاسی است، اما به صورت غیر مستقیم، مثل بسیاری از اشعار عرفانی ایران که مورد تصویب عامه مردم قرار دارد.

روح مسلط در فرهنگ گذشته ایران، عرفانی است برآمیده با آرای اشعری (یعنی جبر خالص و بی مسئولیتی انسان) بطور خلاصه این روحیه عرفانی برای رفع مشکلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی هیچ تدارکی نمی‌بیند. بیان عاطفی این روحیه مسلط و پردوام، شعر عرفانی است و چهره‌های مقدس آن همانندگان مولانا و حافظ. چهره‌های مقدس این روحیه کسانی هستند که عموماً مهر تصویب بر سیاست خودکامه می‌زدند.

اشعار عرفانی از نظر درجه مصرف شعری قابل مقایسه با هیچ کدام از نظامهای شعری دیگر ایرانی نیست (مثل اشعار بزمی و خصوصاً رزمی - سیاسی). مبادی همین شعر عرفانی یعنی تمامی عرفان نظری از نظر روش شناختی و تمایز نقشهای اجتماعی و کارگزاران آن و نهادی شدن آن به کاملترین صورت ممکن رسیده و از همه مهمتر تنها در این گونه نظام معرفتی شعری (در مقابل شعر سیاسی و نه بزمی و مداحی و چاپلوسی) نظامهای انگیزش و پاداش مشروع اجتماعی به کاملترین وجه و با کفایت‌ترین شیوه مرسوم شد.

اندیشه حاکم بر شعر عرفانی غایتگرایی است و خداوند به زعم اندیشمندان این نظام معرفتی، فاعل و ناظر دائمی آدمی است که تمامی ابعاد زندگی فرد را

روزانه به دست خود رقم می‌زند. این تفکر غیرتمندانه در شعر، مناسب ساختار زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی غیرخلاق است و هر چند سیاسی است با خودکامگی سازگاری دارد.

تفکر سیاسی که آهنگ دخالت در سامان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را دارد، خود را مسئول می‌داند و خداوند را خالق، و این تفکر را که او هر روز و هر لحظه همه کارهای بندگان را به خواست خود سامان می‌دهد، خلاف شأن او و آفریده او می‌داند. به همین دلیل شعر سیاسی (درجه اول) فاعلیت را به بشر باز می‌گرداند. اجزای عالم شعر سیاسی، همه مسئولیت است و اختیار، تحلیل و فهم حرکتها، و نقد ناپسندها و تصویب پسندها.

در نظام معرفتی شعر عرفانی که «شیر عَلم» (عکس شیر روی پرچم) بودند و از طریق باد نامرئی حرکت می‌کردند در نظام شعر سیاسی تبدیل به شیر مرئی و حقیقی و عناصر تحلیلگر می‌شوند که به دنبال مداوای بیماری خودکامگی و اتلاف سرمایه انسانی و طبیعی هستند. شعر عرفانی نظرپسند است، اما شعر سیاسی درجه اول، عمل‌پسند و درگیر با کشتن و سوختن و دوختن، این دو نظام معرفتی دو گونه انسان، دو گونه اجتماع، دو گونه شعر و دو گونه سیاست می‌پروراند.

بسیاری از جوامع پذیرفتن شعر سیاسی درجه اول را خوش نمی‌دارند، چراکه گستاخیهای عقلی و اجتماعی آن، خواب آرامشان را برمی‌آشوبد.

شعر عرفانی به دنبال تأمین آرامش و تسکین قدسی است، حال اینکه شعر سیاسی در پی مهار و احقاق حق. هدف شعر سیاسی درجه دوم، رستگاری اخروی به ضرر رستگاری دنیوی است و هدف شعر سیاسی درجه اول درست عکس این، بدون نفی آخرت. شکل تاریخی شعر سیاسی درجه دوم، توقیفی ازلی و ابدی در شکلی از اندیشه است، اما شکل تاریخی شعر سیاسی درجه اول، نزدیک شدن به تجربه است به وسیله دانش و نقد گذشتگان.

زبان شعر سیاسی درجه دوم زبانی است تصنعی و ساختگی که در بسیاری مواقع در محدوده‌ای خاص قابل فهم است ولی زبان شعر سیاسی درجه اول ساده است و قابل فهم برای عموم؛ چراکه بطور مستقیم با مشکلات عمومی و روزمره در

افتاده است.

کارکرد اجتماعی شعر سیاسی درجه اول در آغاز، ایجاد تنش و عدم تحمل است اما شعر سیاسی درجه دوم تحمل شداید و تخفیف تنش را توصیه می‌کند. سازمان شعر سیاسی درجه دوم و ارتباطات آنها بطور عمودی و افقی بسیار گسترده است. به صورت رسمی مرکز استقرار آنها خانقاه و به صورت غیر رسمی مدارس دینی، حوزه‌های علمی، مساجد و... است. شعر سیاسی درجه اول در تاریخ ایران، هیچگاه سازمان نیافته است.

فضای شعر سیاسی درجه اول به جامعه‌ای چند بنی و چند پارچه از نظر قدرت سیاسی و اقتصادی و نظامهای معرفتی نیاز دارد. تقسیم کار اجتماعی، تقسیم نهادهای سیاسی و تمایز نقشهای اجتماعی از شعر سیاسی درجه اول حمایت می‌کند، در صورتی که جامعه‌ای با اقتصاد تعادل معیشتی سنتی و فرهنگی بسته با نظام معرفتی تک نظامی (معمولاً دینی) و با نظام سیاسی توتالیتر (خودکامگی همه جا حاضر) حامی شعر سیاسی درجه دوم است.

نیازهای ابزاری این دو شعر نیز کاملاً متفاوت است. شعر سیاسی درجه اول برای روان شدن به ابزارهای زیاد و فداکاری و جانپازی نیاز دارد، درحالی که شعر سیاسی درجه دوم از چنین ابزارهایی بی‌نیاز است. این شعر با اقتصاد در یوزگی سازگار است، اما شعر درجه اول به اقتصاد مولد و خلاق نیاز دارد. شعر سیاسی درجه دوم با مذهب خشک و خشن مغلوب سیاست و مطیع آن سر سازگاری دارد اما شعر سیاسی درجه اول فقط در کنار دین متساهل و اهل تحمل و سازگاری می‌تواند زیست کند.